

تحلیل و بررسی تأویل از دیدگاه ابن تیمیه و علامه طباطبائی

علی الله بداشتی*
محسن پیرهادی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۱/۲۱ تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۰۵/۰۳

چکیده

تأویل یکی از مباحثی است که میان اندیشمندان مسلمان مورد بحث و نظر قرار گرفته است. ممکن است با بررسی دیدگاه‌های مرتبط با تأویل به نظر برسد دیدگاه ابن تیمیه و علامه طباطبائی در مورد تبیین تأویل یکسان است؛ اما با دقت در این دو دیدگاه تفاوت روشن می‌شود. در دیدگاه ابن تیمیه تأویل اخبار و انشاءهای قرآن از هم جدا هستند و تأویل اخبار را نفس واقعیت خارجی آنها و تأویل اوامر را تحقق مأموریه می‌داند؛ اما در دیدگاه علامه طباطبائی اولاً همه قرآن دارای تأویل است و مختص متشابهات نیست؛ ثانیاً تأویل را از سنخ حقایق می‌داند نه از سنخ معنا و مفهوم. بین دیدگاه ابن تیمیه و علامه تفاوت اساسی وجود دارد و آن اینکه ابن تیمیه مابازای خارجی آیات را تأویل می‌داند؛ اما سخن علامه طباطبائی دقیق‌تر از آن است؛ یعنی تأویل، حقیقت نفس‌الأمری است که فراتر از عالم ماده و واقع خارجی است. تفاوت دیگر در این است که ابن تیمیه علم به تأویل را مطلقاً از همه انسان‌ها نفی می‌کند؛ اما علامه طباطبائی بر اساس آیات معتقد است برخی بندگان خداوند خاص علم به تأویل دارند و نفی مطلق ابن تیمیه را نمی‌پذیرد.

واژگان کلیدی: تأویل، تفسیر، ابن تیمیه، علامه طباطبائی.

* استاد گروه فلسفه دانشگاه قم. alibedashti@gmail.com

** دانشجوی دکتری کلام اسلامی دانشگاه قم (نویسنده مسئول). m.pirhadi22@gmail.com

مقدمه

یکی از مسائل مهم مورد بحث در حوزه الهیات، شناخت درست معانی کلمات و عبارتهایی است که در متون دینی به ویژه آیات، با آن روبه‌رو هستیم. با توجه به معناداری گزاره‌های دینی بحث در این است که چگونه مدالیل متون دینی را متوجه شویم؟ از سوی دیگر روش درست فهم کتاب چیست؟ با چه روشی می‌توانیم از الفاظ معانی مورد نظر گوینده آنها را دریابیم و به حقیقتی که این معانی بر آنان دلالت دارند، برسیم؟

در ابتدا ممکن است این مسئله ساده به نظر برسد؛ اما وقتی به سؤال‌هایی در این باره برخورد می‌کنیم و اختلافات متفکران را در این خصوص می‌بینیم، پی می‌بریم که شناخت معانی الفاظ به راحتی به دست نمی‌آید. سؤال‌هایی مانند اینکه آیا بین گوینده و مخاطبان هم‌زمانی وجود دارد؟ یعنی آیا گوینده کلمات و عبارات را همان‌گونه که مخاطبان معنا می‌کنند، به کار برده است؟ آیا الفاظ تنها در معنای وضعی به کار رفته است؟ برای مثال اگر خداوند و رسولش ﷺ در سخنانشان از کلماتی مانند عرش، کرسی، لوح، قلم و کتاب استفاده کرده‌اند یا در قرآن وقتی با جمله‌هایی مانند «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (طه: ۵) و «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» (بقره: ۲۵۶) و «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (فتح: ۱۰) و مانند آنها مواجه می‌شویم، آنها را چگونه معنا کنیم که به معنای مورد نظر گوینده برسیم؟

آیا حقایق فراطبیعی را می‌توان در قالب الفاظی بیان کرد، درحالی که الفاظ برای رفع نیازهای طبیعی و مادی بشر وضع شده است؟ به عبارت دیگر آیا این زبان بشری گنجایش بیان حقایق فراطبیعی و قدسی را دارد؟ بعد از روشن شدن این مطلب این پرسش مطرح می‌شود که آیا تمام آیات در مدلولشان محکم و قابل فهم‌اند یا اینکه برخی آیات متشابه‌اند و مفهومشان به تنهایی قابل فهم نیست؟

از سوی دیگر بعد از شناخت عبارات قرآن بحث مهم دیگر مطرح می‌شود که آیا قرآن دارای تأویل است؟ اساساً حقیقت تأویل چیست؟ آیا تأویل با تفسیر یکی است یا

متفاوت است و تأویل حقیقت دیگری از قرآن را تبیین می‌کند؟ در مرحله بعد آیا تأویل قرآن مختص خداوند متعال است یا برای دیگران هم امکان دارد و چه کسانی امکان تأویل قرآن را دارند؟

در باب تأویل به‌طور عمده چند دیدگاه وجود دارد؟ برخی تأویل را با تفسیر یکی می‌دانند. در مقابل گروه دیگر تأویل را از تفسیر متمایز می‌دانند. علامه طباطبایی و ابن تیمیه تأویل را غیر از تفسیر می‌دانند. ابن تیمیه تأویل را واقعیت خارجی می‌داند و علامه نیز تأویل را حقایق و واقعیت امر می‌داند. ممکن است در نگاه ابتدایی به نظر برسد که دیدگاه این دو اندیشمند یکی است؛ در حالی که بین این دو دیدگاه چند تفاوت دقیق وجود دارد. در این مقاله کوشش می‌شود دیدگاه این دو اندیشمند بررسی و تحلیل گردد تا در نهایت تفاوت و تمایز دو دیدگاه بیان شود و وجه امتیاز و ضعف هر کدام روشن گردد.

تأویل از دیدگاه ابن تیمیه

سلفیان از جمله ابن تیمیه با توجه به مبانی فکری‌شان در معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی و انسان‌شناسی دیدگاه‌های خاصی در معناشناسی حقایق فراطبیعی و روش فهم کتاب و سنت به‌ویژه در بحث اسماء و صفات الهی دارند. از جمله مبنای معرفت‌شناسی جایگاه عقل در درک معارف دین و برداشتی است که می‌تواند از متون دینی داشت. ابن تیمیه در برداشت و درک متون برای عقل جایگاهی قائل نیست؛ به نحوی که تنها راه معرفت را معرفت نقلی می‌داند و متون دینی را بر ظاهر حمل می‌کند و این همان مبنای ظاهرگرایی است که این مبنا در دریافت و برداشت از تأویل و مصادیق آن تاثیر بسزایی دارد.

پیش از بحث درباره تأویل لازم است سه مقدمه ذکر شود: یکی در تقسیم‌بندی آیات از نگاه سلفیه به‌ویژه ابن تیمیه که مرجع فکری بسیاری از سلفیان پس از اوست؛ دوم درباره تقسیم عالم به عالم غیب و شهود؛ سوم در مفهوم تأویل و تفسیر و تفاوت آنها.

مقدمه اول

در یک تقسیم‌بندی آیات قرآن یا محکم‌اند یا متشابه و در تقسیم‌بندی دیگر آیات یا محکم به معنای ناسخ‌اند یا منسوخ. مستند تقسیم اول آیه هفت سوره آل‌عمران است که می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (آل‌عمران: ۷). در این آیه آیات قرآن به محکم و متشابه تقسیم شده است.

در تقسیم‌بندی آیات به محکم (ناسخ) و منسوخ در نظر ابن‌تیمیه منسوخ در دو معنا در آیات به کار رفته است؛ در یک معنا منسوخ عبارت است از القای شیطان (ابن‌تیمیه، ۱۴۱۶، ج ۱۳، ص ۲۷۳) و در معنای دیگر منسوخ عبارت است حکمی که خدای سبحان آن را برداشته و حکم دیگری جای آن نهاده است و محکم گاهی در مقابل معنای اول قرار می‌گیرد که همان رفع القای شیطان است و گاهی در مقابل معنای دوم است که عبارت است از حکمی ناسخ که رافع حکم اول است. شاهد معنای اول آیه ۵۲ سوره حج است: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (حج: ۵۲). در اینجا محکم در مقابل آنچه خداوند از القائات شیطان نسخ کرده است، قرار گرفته است.

شاهد معنای دوم نسخ حکم و جان‌شینی حکمی دیگر این آیه است: «مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (بقره: ۱۰۶). آنچه در اینجا مد نظر است، بحث متشابه در مقابل محکم است.

معنای محکم: محکم در لغت به معنای اتقان و استواری است. ابن‌تیمیه معتقد است در آیات، محکم در سه وجه به کار رفته است:

اول محکم به معنای متقن که وصف کتاب خداست: «الرَّكِتَابُ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ» (هود: ۱) و در مقابل نسخ القاهای شیطانی است.

دوم محکم به معنای ناسخ یعنی حکم الهی که باقی می‌ماند، در مقابل منسوخ یعنی

حکمی که زمانش از نظر اجرا تمام شده است.

سوم محکم در مقابل متشابه به معنای تمییز حقیقت مورد نظر از غیر آن تا اینکه به غیرش اشتباه نشود و محکم آیه‌ای است که در معنایش مستقل است و نیازی به بیان ندارد. در مقابل متشابه در نظر ابن تیمیه یعنی آیاتی که احتمال دو معنا در آن می‌رود؛ پس اسم‌هایی که مشترک لفظی‌اند و برخی از اسمای متواطی متشابه هستند، مانند کلمه قروء در آیه «الْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ» (بقره: ۲۲۸)؛ چون قروء از اسمای مشترک است؛ گاه به معنای حیض و گاه به معنای پاکی از حیض است؛ لذا متشابه آیه‌ای است که نیاز به بیان دارد و محکومات ابهام آن را بر طرف می‌کند (ابن تیمیه، ۱۴۱۶، ج ۱۳، صص ۲۷۵-۲۷۶ و ۱۹۰-۱۹۱ و [بی‌تا]، صص ۹-۱۲ و ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۱۸۲).

مقدمه دوم

دیدگاه ابن تیمیه در مورد حقیقت موجودات و مراتب آن تأثیر مستقیم در نگاه هستی‌شناختی به جهان به‌ویژه در اسما و صفات الهی و همچنین تبیین آیات و روایات دارد. ابن تیمیه عالم را به غیب و شهود تقسیم می‌کند. غیب را موجودی می‌داند که از نظرها پنهان است و مشهود را هم موجودی می‌داند که با حس قابل ادراک است. وی می‌نویسد: «الغیب ما غاب عن مشاهده الخلق و هو ما اخبرت به الانبياء عن الغیب فیدخل فیه ایمان بالله و ملائکته و کتبه و رسله». این تبیین ابن تیمیه در مورد تقسیم‌بندی عالم مبتنی بر اساس کتاب و سنت صورت گرفته است. او با توجه به آیه «الذین یؤمنون بالغیب» (بقره: ۳) معتقد است غیب یا شهود امری نسبی است و چیزی اگر از نظر ما پنهان باشد، به آن غیب گفته می‌شود و اگر چیزی از نظر ما آشکار باشد، به آن شاهد گفته می‌شود و چنین نیست که تفاوت آنها از نظر ذاتشان باشد و دو گونه وجود داشته باشند که ذات یکی با درک عقلی باشد و قابل مشاهده نباشد و به حس درنیاید؛ اما چیزی که به هیچ وجه قابل مشاهده نباشد، تنها در ذهن است. ملائکه قابل مشاهده‌اند و پروردگار متعال امکان رویتش با چشم‌ها وجود دارد و مؤمنان او را در

روز قیامت می بینند. وی می نویسد: «و الملائكة يمكن ان يشهدوا و يروا و الرب تعالى يمكن رويته بالابصار» (ابن تیمیه، [بی تا] الف، ص ۳۱۰).

بر این اساس ابن تیمیه تفسیر حکما و متکلمان را در مورد عالم غیب که آن را عالم مفارق می نامند، رد می کند و معتقد به محسوس بودن عوالم است: «من زعم انّ عالم الغیب اخبرت به الرسل هو العالم العقلى الذى يثبت هواء فهو من اضل الناس: کسی که گمان کند آن عالم غیبی که رسولان از آن خبر داده اند، همان عالم عقلی است که اینان ثابت کرده اند، از گمراه ترین مردم است». وی فیلسوفان مانند ابن سنیاء و متکلمانی همچون شهرستانی و فخر رازی را از مصادیق افراد گمراه می داند که معتقد به عوالم فوق ماده و عقلی اند (همان، ص ۳۰۸).

ابن تیمیه در نهایت معتقد است موجودات عقلی تنها مفاهیم کلی عقلی هستند که تنها در ذهن است و موجوداتی که واقعیت و حقیقت عینی دارند، افراد موجود در خارج هستند. وی موجودات غیبی را موجودات محسوس می داند که در آخرت قابل مشاهده و مشاهده آنان را در دنیا برای برخی از بندگان ممکن می داند، چنان که بیان می کند: «ما اخبرت به الرسل (ص) من الغیب فهو امور موجودة ثابتة، اکمل و اعظم مما نشهده نحن فی هذه الدار و تلك الامور محسوسة، تشاهد و تحس و لكن بعد الموت و فی الدار الاخرة و يمكن ان يشهد فی هذه الدار من يختص الله بذلك لیست عقلية قائمة بالعقل و لهذا كان الفرق بينها و بین الحسیات التی نشهدها ان تلك غیب و هذه شهادة» (همان، ص ۳۰۹-۳۱۰).

باید توجه داشت که مراد ابن تیمیه از شهود، کشف و شهودی عرفانی نیست که عرفا به آن معتقدند؛ بلکه مراد از شهود عالم ظواهر و مادیات که قابل مشاهده است، در مقابل غیب است و اساساً ابن تیمیه با توجه به حصر موجودات به مادی و محسوسات، منکر کشف و شهود عرفانی است و تنها علم و معرفتی را می پذیرد که اهل حدیث می پذیرند که همان ظاهرگرایی است و مابقی راه های معرفتی را که فرقه های دیگر بیان می کنند، اعم از متکلمان و فیلسوفان و عارفان، باطل می داند.

از عبارات فوق دیدگاه هستی شناختی ابن تیمیه به وضوح به دست می آید و آن اینکه

از نظر وی همه موجودات محسوس‌اند. این دیدگاه وی تأثیر مستقیمی بر تحلیل و تأویل آیات دارد؛ به نحوی که تفسیر وی از اسما و صفات الهی بر این دیدگاه استوار است و به صورت محسوس تبیین می‌کند.

مقدمه سوم

تفسیر: تفسیر در لغت از مصدر «الْفَسَّرَ» به معنای بیان است و «فَسَّرَهُ» به معنای «أَبَانَهُ» است؛ یعنی آن را آشکار کرد (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۵، ص ۵۵). *راغب اصفهانی در مفردات* «فسر» را به اظهار معنای معقول چیزی می‌داند و بیان می‌کند که تفسیر در بیان مبالغه مانند «فسر» است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۶۳۶). *فراهیدی در العین* نیز «فسر و تفسیر» را بیان و تفصیل کتاب می‌داند (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۷، ص ۲۴۷). *ابن‌منظور* نیز تفسیر را به معنای کشف مراد از لفظ مشکل می‌داند (ابن‌منظور، ج ۵، ص ۵۵).

تأویل: *ابن‌منظور* می‌نویسد تأویل یعنی در لغت مرجع و بازگشتگاه که از «آلَ يُوْوَلُّ» گرفته شده است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۱، ص ۳۴).

مجمع‌البحرین تأویل را به معنای ارجاع کلام و برگرداندن آن از معنای ظاهری به معنایی پوشیده‌تر از آن دانسته است (طریحی، ۱۴۱۶، ج ۵، ص ۳۱۲). *ابن‌تیمیه* نیز تأویل را در لغت همانند *ابن‌منظور* معنا کرده است (ابن‌تیمیه، [بی‌تا]، ص ۳۱). پس در معنای تفسیر می‌توان گفت کلامی که به واسطه آن یک حقیقت مورد نظر از غیر خودش تمییز داده می‌شود تا با غیر خودش اشتباه نشود غیر از تأویل است؛ چنان‌که *ابن‌تیمیه* بیان می‌کند که خداوند متعالی تفسیر و فهم معانی متشابهات را به خودش اختصاص نداده، بلکه تأویل آن را به خودش اختصاص داده است (همو، ۱۴۱۶، ج ۱۳، ص ۲۷۵). مقصود *ابن‌تیمیه* از این کلام آن است که تفسیر آیات برای انسان امکان‌پذیر است؛ بر خلاف تأویل که برای انسان ممکن نیست و منحصر در خداوند است.

تفاوت تفسیر و تأویل

ابن تیمیه معتقد است بین تأویل و تفسیر تفاوت اساسی وجود دارد. وی بیان می‌کند تأویلی که متقدمان بیان می‌کنند با تأویلی که متأخرین معتقدند، اشتراک لفظی دارند. تأویل در چند معنا به کار می‌رود؛ یکی تفسیر کلام و بیان معنای آن که در این معنا تفسیر و تأویل معنایشان نزدیک به هم یا مترادف‌اند و لفظ تأویل در قرآن عبارت است از چیزی که کلام به آن مؤول می‌شود؛ اگرچه موافق با ظاهر مدلول لفظ قرآن باشد و به وسیله تأویل، تفسیر کلام بیان می‌شود که این معنا دیدگاه مفسران متقدم است (همو، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۱۴ و [بی تا] ب، صص ۱۷ و ۲۲).

در دیدگاه ابن تیمیه تأویل به معنای بازگرداندن لفظ از معنای ظاهری آن به معنای غیرظاهری است که بر اساس قرائن صورت می‌گیرد؛ گرچه آنچه را که بین عامه اهل سنت و متأخرین مقبول افتاده است، مخالف سلف می‌داند و سلف چنین معنایی از تأویل را منکر بوده‌اند (همو، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۱۵).

معنای دیگر تأویل عبارت است از «مراد و مقصود از کلام». چنانچه کلام طلب باشد، تأویل آن خود فعل خواسته شده است و اگر خیر باشد، تأویلش همان چیزی است که از آن خبر داده شده است و بین این دو دیدگاه اخیر تفاوت وجود دارد. اولی از سنخ علم است؛ اما دومی مراد خود امور موجود در خارج است، خواه در گذشته باشد یا آینده؛ پس اگر گفته شود خورشید طلوع کرد، تأویل این خبر خود طلوع خورشید است (همو، ۱۴۱۶، ج ۱۳، ص ۲۸۸-۲۸۹ و ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۱۵ و [بی تا] ب، ص ۲۳). در ادامه در تعریف تأویل به معنایی که ابن تیمیه خود آن را پذیرفته، می‌نویسد: تأویل کلام همان حقایق خارجی از جهت ویژگی‌ها و شئون و چگونگی‌های آنهاست: «تأویل الکلام هو الحقائق الثابتة فی الخارج بما هی علیه من صفاتها واحوالها» (همو، ۱۴۱۶، ج ۱۳، ص ۲۸۹ و [بی تا] ب، ص ۲۸).

وی بر این مبنا در بحث محکم و متشابه بیان می‌کند که خداوند در سوره آل عمران آیه هفت فرمودند: «وما یعلم تأویله الا الله»؛ یعنی تأویل متشابهات تنها نزد

خداست و نفرمود تفسیر و معنایش را کسی جز خدا نمی‌داند، بلکه علم به معنای آیات متشابه و تفسیر آن را از مردم نفی نکرده است، بلکه فرمود: «کتاب انزلناه الیک لِیُدَبَّرُوا آیاته: کتابی به سوی تو فرستادیم تا در آیاتش تدبر کنی» (ص: ۲۹) و این تدبر شامل همه آیات اعم از محکم و متشابه می‌شود و چیزی که فهمیده نشود، امر به تدبر در آن بی‌معناست؛ پس نکته مهم در این دیدگاه/بن‌تیمیه این است که تفسیر متشابهات برای مردم امکان دارد؛ ولی تأویل در آیات الهی فقط منحصر در خداوند است و معتقد است او در آیه عاطفه نیست و در «و ما یعلم تأویله الا الله» باید وقف کرد. وی دلیل این مطلب را وقف اصحاب و تابعین می‌داند (بن‌تیمیه، ۱۴۱۶، ج ۱۳ ص ۲۷۵ و [بی‌تا]ب، ص ۱۲).

بن‌تیمیه بیان می‌کند که تأویل آیه حقیقتی است که آیه از آن خبر می‌دهد: «تلك الحقائق علی ما هی علیه هی تأویل ما اخبر الله و به» (همو، ۱۴۱۶، ج ۱۳، ص ۲۷۷ و [بی‌تا]ب، ص ۱۵)؛ البته بن‌تیمیه بیان می‌کند که کلام دو نوع است؛ گاهی به نحو امر است که تأویل آن عبارت است از نفس مأموریه است و گاهی به نحو اخبار است که در این صورت تأویل امر عبارت است از آن چیزی که کلام از آن خبر می‌دهد؛ زیرا کلام یا انشائی است که در آن امری نهفته است یا اخبار. تأویل امر (انشاء)، نفس فعل مأموریه است؛ اما تأویل خبر حقیقت خارجی چیزی است که از آن خبر داده شده وقتی که آن خبر تحقق خارجی پیدا کند؛ پس تأویل خبر غیر از فهمیدن معنای خبر است. بن‌تیمیه تأویل اخبار قرآن را تحقق آنچه قرآن خبر از وقوعش در قیامت داده است، می‌داند؛ از قبیل آمدن پروردگار و ملائکه در صف‌های منظم و آنچه در قیامت از صحیفه‌ها و موازین و جنت و نار ظاهر می‌شود. همین مقداری که قرآن از آن خبر داده است، وقت و اندازه و ویژگی‌هایش را جز خدا نمی‌داند (همو، ۱۴۱۶، ج ۱۳، ص ۲۸۳ و [بی‌تا]ب، ص ۱۸).

در نهایت بن‌تیمیه در تفاوت تفسیر و تأویل با استناد به آیه شریفه «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَاْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ: آنان (کافران) آیات ما را از آن جهت دروغ پنداشتند که نه احاطه علمی به آن داشتند و نه تأویلش بر آنان آمده بود» (یونس: ۳۹) بیان می‌کند که

احاطه علمی قرآن غیر از تأویل آیات آن است. احاطه علمی شناخت کامل معانی کلام است؛ درحالی که تأویل نفس وقوع چیزی است که از آن خبر داده شده است و بین شناخت خبر و مخبر به آن، یعنی آنچه خبر از آن حکایت دارد، تفاوت است. شناخت خبر و علم به معانی کلام تفسیر است؛ درحالی که علم به مخبر به و آنچه کلام از آن حکایت می کند که همان حقیقت خارجی است، تأویل کلام است (ابن تیمیه، ۱۴۱۶، ج ۱۳، ص ۲۸۳ و [بی تا] ب، ص ۲۸).

بر این اساس /بن تیمیه برای تأویل سه معنا بیان می کند: معنای اول عبارت بود از بیان معنای لفظ که با تفسیر مترادف بود. این معنا بود که متقدمان از تأویل داشته اند. معنای دوم عبارت بود از بیان معنای خلاف ظاهر لفظ که این معنا را به متأخرین منسوب و آن را نفی کرد و معنای سوم که نظر خود /بن تیمیه است که به معنای حقیقتی خارجی کلام بر آن دلالت می کند. وی معتقد است تأویل به معنای اول منحصر در خداوند نیست. اگر در جایی گفته می شود علم به تأویل برای دیگران هم قابل دسترسی است، به معنای اول است که همان تفسیر است؛ اما تأویل به معنای سوم که دیدگاه /بن تیمیه است، منحصر در خداوند است (همو، ۱۴۱۶، ج ۱۳، ص ۲۸۹ و [بی تا] ب، ص ۲۸).

اما نکته قابل توجه در معنای تأویل این است که مراد از خارج چیست و محدود آن کجاست؟ آیا فقط محسوسات و مادیات است یا دایر آن گسترده تر از جهان مادی است و عوالم غیرمادی نیز داریم؟ /بن تیمیه معتقد است عالم از سنخ مادیات است و جهان آخرت نیز از همین سنخ است؛ لذا بر اساس مقدمه دوم که /بن تیمیه موجودات را در محسوسات منحصر کرده بود، در تأویل آیات قرآن نیز بر همین اساس مشی می کند و تأویلات را به امور محسوس می برد؛ چنان که در بحث اسما و صفات و در مورد آیات مربوط به معاد به وضوح این تبیین /بن تیمیه و دیدگاه وی در مورد حقیقت عالم و انحصار موجودات روشن می شود؛ به طوری که وجود خداوند را از سنخ محسوسات می داند؛ چراکه معتقد است خداوند در عالم آخرت قابل رؤیت است.

/بن تیمیه که از شارحان آثار /بن تیمیه است، معتقد است تأویل در چند معنا استعمال می شود؛ در یک معنا حقیقت شیء را تأویل آن می داند و با استناد به آیه شریفه «هَلْ

يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ» (اعراف: ۵۳) می‌نویسد: [یوم یأتی تأویل] فرارسیدن تأویل اخبار انبیاء، خود همان چیزی است که رسولان از آن خبر داده‌اند؛ لذا در یک معنا تأویل همان ظهور حقیقت خبر است و یکی از معانی تأویل، تأویل خواب است که تأویل حقیقت خارجی خواب است و از اقسام تأویل رؤیای خارجی است که در عالم مثال برای بیننده اتفاق می‌افتد «و منه تأویل الرؤیا الخارجیه التي ضربت للرئی فی عالم المثال» (ابن‌قیم، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۲۰۵) و از آن جمله تأویل به معنای عاقبت و سرانجام یک کار است؛ چنان‌که خدای تعالی می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا: ای کسانی که ایمان آورده‌اید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر (اوصیای پیامبر) را و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید و از آنها داوری بطلبید، اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید، این (کار) برای شما بهترین و عاقبت و پایانش نیکوتر است» (نساء: ۵۹).

تأویل به معنای تفسیر است؛ زیرا تفسیر کلام همان بیان معنا و حقیقت آن است که از آن قصد می‌شود (ابن‌قیم، ۱۴۰۷، ص ۲۰۵ و ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۱۷۸).

در نظر ابن‌قیم تعبیر خواب به دو اعتبار تأویل است: یکی تفسیر آن و دیگری آنچه خواب به آن بر می‌گردد؛ چنان‌که حضرت یوسف علیه السلام به پدرش فرمود: «قَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا» (یوسف: ۱۰۰)؛ یعنی حقیقت و سرانجام خواب من این بود. از نظر ابن‌قیم علت غایی و عاقبت یک کار نیز تأویل نام دارد. وی در اینجا به داستان ملاقات موسی علیه السلام و خضر علیه السلام اشاره می‌کند و حکمت کارهای خضر علیه السلام که از نظر حضرت موسی علیه السلام پنهان بود، تأویل اموری می‌داند که حضرت موسی علیه السلام تحمل آنها را نداشت. در نهایت نتیجه می‌گیرد که مراد از تأویل در کتاب خدای سبحان، حقیقت معنایی است که لفظ به آن بر می‌گردد و آن، همان حقیقت موجود در خارج است.

ابن‌قیم در ادامه همانند ابن‌تیمیه کلام را به خبر و امر تقسیم نموده، تأویل خبر را

همان حقیقت خارجی و تأویل امر را نفس افعال مأوربه می‌نامد (ابن‌قیم، ۱۴۰۷، ص ۲۰۵ و ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۱۷۸).

ارزیابی دیدگاه ابن‌تیمیه

۱. اشکال سخن ابن‌تیمیه در مورد محکم این است که در تعریف محکم بیان کرد محکم کلامی است که نیاز به بیان ندارد؛ درحالی‌که تمام آیات، چه محکم و چه متشابه، نیز به بیان رسول‌الله ﷺ نیاز دارد؛ چراکه به تصریح قرآن رسول‌الله ﷺ باید قرآن را برای مردم بیان تبیین کند: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ». پس این‌گونه نیست که فقط متشابه نیز به بیان نیاز داشته باشد؛ اما در مورد متشابهات باید گفت که ایشان متشابهات را منحصر به الفاظ کرده است؛ درحالی‌که جمله غیر از مفردات و الفاظ، هیئت ترکیبی نیز دارد که گاه معنایی غیر از آنچه مفردات می‌رساند و چه بسا ممکن است که در این هیئت ترکیبی تشابه وجود داشته باشد. حال سؤال این است که آیا در احکام و تشابه در جملات راه ندارد؟

۲. مطلب دیگر این است که ابن‌تیمیه موجودات را منحصر در مادی و محسوس کرده است و موجود فراتر از عالم ماده را نمی‌پذیرد. این دیدگاه ابن‌تیمیه شبیه دیدگاه کسانی است که ابن‌سینا در *الاشارات* در نمط رابع آن را بیان می‌کند که عده‌ای قائل‌اند که موجودات منحصر در محسوسات است؛ سپس آن را رد می‌کند (ابن‌سینا، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۲). بر اساس همین دیدگاه حصر موجودات در محسوسات، ابن‌تیمیه صفات خبری که در آیات بیان شده است، بر همین معانی محسوس حمل کرده است؛ برای نمونه اثبات ید برای خداوند در آیات را بر همین دست مادی و جسمانی حمل می‌کنند و معتقد است خداوند دارای دست است و معتقدند است خداوند موجود جسمانی است و در آخرت با چشم دیده می‌شود و آیات رؤیت خداوند را بر همین حمل می‌کند؛ درحالی‌که معتقدشدن به جسم‌بودن خداوند دارای

محدوراتی است که منجر به وجود نقص در خداوند است؛ از جمله اینکه جسمانیت مساوق با محدودیت است و محدودیت هم ملازم با معلولیت است؛ درحالی که خداوند منزّه از این است که معلول و محدود باشد.

۳. گرچه *ابن تیمیه* و به تبع او *ابن قیم* نکات قابل توجهی در مورد تأویل بیان کرده‌اند و تأویل را منحصر به آیات متشابه ندانسته‌اند؛ اما از چند جهت دیدگاه *ابن تیمیه* که تأویل را در نهایت امر همان واقعیت خارجی دانسته است، محل تأمل است. این تعریف گرچه نسبت به برخی مصادیق درست است، مانند آیات مربوط به قیامت که می‌فرماید: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ» (اعراف: ۵۳) و مانند کلام یوسف به پدرش، زمانی که به مصر داخل شد، فرمود: «قَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ: أَيِ پَدْرِ اِبْنِ اِسْتِ» تعبیر خوابی که از این پیش دیده‌ام» (یوسف: ۱۰۰)، بر این دو آیه صادق است؛ اما نسبت به برخی موارد مانند داستان حضرت موسی با حضرت خضر^ع قابل انطباق نیست؛ چون در آنجا افعال خضر^ع متکی به حقیقتی بود که آن حقیقت مرجع آن افعال بود، غیر از آنچه حضرت موسی^ع از ظاهر افعال او می‌فهمید و همین موجب اعتراض حضرت موسی^ع می‌شد؛ پس چنین نیست که در همه موارد تأویل، تحقق خارجی خبر یا مخبره باشد، بلکه گاه یک فعل ظاهری متکی به حقیقتی است که پنهان است.

۴. نکته دیگر اینکه *ابن تیمیه* معتقد است تأویل منحصر در خداوند است، بر خلاف تفسیر؛ اما باید به این مطلب توجه داشت که حتی اگر در آیه هفت سوره آل عمران در جمله «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» (آل عمران: ۷) او را استیناف بدانیم و جمله والرأسخون را جمله مستأنفه بدانیم، دلیل بر آن نمی‌شود که خداوند علم به تأویل آیات را به کسی حتی پیامبرش که قرآن بر او نازل شده است، ندهد؛ همان‌گونه که درباره علم غیب می‌فرماید: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا: تنها خدا دانای غیب و نهان است و هیچ کس را بر غیب خود آگاه نمی‌کند، مگر

کسانی که از آنان خشنود باشد که آنان از رسولان اویند» (جن: ۲۶-۲۷). در اینجا هم ممکن است رسولی که از راسخان در علم است و از غیب به تعلیم الهی آگاه است، از حقیقت قرآن و تأویل آیات آن که از مصداق‌های غیب هستند، آگاه باشد؛ پس سخن /بن تیمیه که خداوند از همه انسان‌ها علم به تأویل را سلب کرده است، درست نیست.

تأویل از دیدگاه علامه

قبل از اینکه به بحث تأویل اشاره شود، لازم است در فهم دیدگاه علامه به جایگاه عقل در فهم و درک معارف دینی توجه داشت. عقل در دیدگاه علامه طباطبایی دارای جایگاه ویژه‌ای است و به آن توجه خاص می‌شود. بر اساس این مبنا درک حقایق آیات منحصر در امور مادی نمی‌شود و حقایق ماورای ماده نیز قابل اثبات است که اثر آن در تأویل و مصداق ظهور پیدا می‌کند و بر اساس این مبنا بسیاری از متونی که با عقل صریح مخالفت دارد، کنار گذاشته می‌شود.

آیات قرآن در یک تقسیم برخی محکم و برخی متشابه‌اند و در آیه شریفه «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ...» اوست آنکه کتاب (قرآن) را بر تو فرو فرستاد، برخی از آن آیه‌های محکم هستند که اصل و مادر کتاب‌اند و برخی دیگر متشابه‌اند؛ اما آنان که در دل‌هایشان کجی [و میل به باطل] هست، آیات متشابه را پیروی می‌کنند [چراکه] دنبال فتنه و تأویل آیات هستند...» (آل عمران: ۷) به این تقسیم اشاره شده است. علامه معتقد است به‌طور قطع برخی آیات باید محکم باشند؛ چراکه در غیر این صورت دو محذور دارد: یکی اینکه تقسیم آیات به محکم و متشابه صحیح نیست و همین تقسیم بر وجود آیات محکم دلالت می‌کند و دست کم همین آیات محکم خواهد بود و دیگر اینکه امر به تعقل در آیات لغو خواهد بود؛ چراکه در صورت متشابه‌بودن تمام آیات قرآن، قرآن غیرقابل فهم خواهد بود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۲۱).

محکم اسم مفعول از احکام است و کلمه متشابه اسم فاعل از تشابه است. محکم در لغت یعنی چیزی که فساد در آن راه ندارد. مراد از محکم در آیات اتقان و صراحت آیات است؛ به نحوی که در دلالت بر مدلولشان هیچ نوع ابهامی ندارند. در مقابل، متشابه که در دلالت بر معانی‌شان ابهام وجود دارد و در دلالتشان بر مدلول خود استقلال ندارند و با ارجاع به محکم مدلولشان روشن می‌شود و متشابه بر خلاف محکم در معنا و مراد با غیر مراد اشتباه می‌شود و علت تشابه در متشابهات لفظ نیست، بلکه به معنا و مفهوم و مراد باز می‌گردد و با بازگرداندن آنها به محکمت که مرجع و اساس کتاب هستند، محکم می‌شود و از تشابه خارج می‌گردد. در قرآن آیات محکم به ام‌الکتاب توصیف شده‌اند. ام در لغت عبارت است از مرجع هر چیزی که شیء به آن بر می‌گردد و از آنجاکه بعد از توصیف محکمت به ام‌الکتاب، در مقابل «أُخْرُ مُتَشَابِهَاتٍ» آمده است، روشن می‌شود با ارجاع متشابهات به محکمت آنها نیز مبیین می‌شوند (همان، صص ۲۰، ۳۱ و ۴۱ و ۱۳۸۸، ص ۵۷). علامه بیان می‌کند که وجه متشابه‌بودن این آیات به دو جهت است: یکی اینکه این آیات مربوط به امور غیرحسی است و فهم عرفی انسان در درک آن به اشتباه می‌افتد و نمی‌تواند معنای غیرحسی برای آن تصور کند و با رجوع به آیات دیگر این اشتباه بر طرف می‌شود. جهت دیگر آن است که برخی آیات مربوط به زندگی اجتماعی انسان است و امور مربوط به نظام اجتماعی در حال تغییر و تحول است و با توجه به تغییر اوضاع اجتماع این آیات هم دچار ابهام و تشابه می‌شوند و لازم است با رجوع به آیات محکم ابهام بر طرف شود (همان، ص ۲۲). در مقابل برخی مفسران تفسیرهای مختلفی درباره محکم و متشابه کرده‌اند. بسیاری از آنان اساس متشابه‌بودن را تأویل می‌دانند و معتقدند متشابهات آیاتی هستند که ظاهرشان مراد نیست و مراد حقیقی‌شان همان تأویل آن است که خدا به آن علم دارد؛ اما در این دیدگاه دو مطلب یعنی تأویل داشتن و متشابه‌بودن به هم خلط شده است؛ درحالی‌که اینها دو بحث جدا هستند؛ از سوی دیگر تأویل را منحصر در متشابه کرده‌اند (همان، ص ۲۳ و ۱۳۸۸، ص ۵۴). نکته اساس و مهم در دیدگاه علامه این است که تمامی آیات محکم و

متشابه دارای تأویل‌اند و این‌گونه نیست که فقط آیات متشابه دارای تأویل باشند (همو، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۴۳) و حق این است که در اینجا باید به راسخان در علم مراجعه کرد. علامه طباطبایی بیان می‌کند: آنچه از احادیث ائمه علیهم‌السلام به دست می‌آید، این است که در قرآن مجید متشابه به معنای آیه‌ای که مدلول حقیقی خود را به هیچ وجه به دست ندهد، وجود ندارد؛ بلکه هر آیه‌ای اگر در افاده مدلول حقیقی خود مستقل نباشد، به واسطه آیات دیگر می‌توان به مدلول حقیقی آن پی برد و این، همان ارجاع متشابه به محکم است؛ چنان‌که آیه «الرحمن علی العرش استوی» (طه: ۵) و «جاء ربک» (فجر: ۲۲) که ظهور در جسمیت و مادیت دارند، با ارجاع به آیه «لیس کمثله شیء» (شوری: ۱۱) محکم می‌شوند و فهمیده می‌شود که مراد از «قرارگرفتن» و «آمدن» معنایی غیر از استقرار در مکان و انتقال مکانی است. نتیجه آنکه در فهم آیات قرآن باید متشابهات را از محکومات بازشناسی کرده، متشابهات را با ارجاع به محکومات فهمید و تأویل بحث دیگری است جدای از احکام و تشابه (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۲۱).

علامه معتقد است اکثر انحرافات که در فرق و مذاهب اسلامی بین ایجاد شد است، به جهت اشتباه و کج فهمی در محکم و متشابه است؛ بسیاری از اختلافات کلامی از جمله اوصاف و اسمای الهی ریشه در تأویل اشتباه در آیات و پیروی از آیات متشابه است؛ لذا خداوند درباره آیات متشابه اهتمام خاصی دارد و در نهی از پیروی از متشابه به منظور فتنه‌جویی تأکید کرده است (همان، ص ۴۱).

تمایز تفسیر از تأویل: یکی از مسائل مهم در مباحث قرآن‌شناسی و روش‌شناسی فهم آن تمییز دو مسئله تفسیر و تأویل است. گروهی از مفسران تأویل را مرادف تفسیر و متأخران به‌ویژه متکلمان تأویل را معنای خلاف ظاهر آیات دانسته‌اند (همان، ص ۲۷ و ۱۳۸۸، ص ۵۹). علامه طباطبایی نیز تأویل را غیر از تفسیر می‌داند.

علامه بیان می‌کند که تفسیر عبارت است از کشف و بیان مدالیل الفاظ و عبارات قرآن و آغاز تفسیر به عصر نزول قرآن بر می‌گردد و شخص پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به تبیین و توضیح الفاظ آیات می‌پرداخت؛ چنان‌که در آیات قرآن نیز به آن اشاره شده است: «وَ

أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ: و نازل کردیم بر تو کتاب را تا برای مردم آنچه را برایشان فرو فرستاده شده بیان نمایی» (نحل: ۴۴)؛ بعد از ایشان، برخی از اصحاب به امر تفسیر پرداختند و این امر بین مسلمانان متداول بود و هر کدام روش در تفسیر داشتند (طباطبایی، ۱۳۸۸، ص ۶۹-۷۰).

در معنای تأویل بین مفسران اختلاف وجود دارد؛ ولی آنچه مشهور است، دو قول است: یکی قول قدما که تأویل را مرادف معنای تفسیر و علم آن را نیز منحصر در خداوند می‌دانستند و در مقابل، قول متأخرین است که بین تأویل و تفسیر تغایر قائل‌اند و معتقدند تأویل عبارت است از خلاف ظاهر که از کلام قصد شده است و در این دیدگاه تمام آیات تأویل ندارند و تنها آیات متشابه دارای تأویل‌اند. به تأویل آن نیز خدا علم دارد. علامه معتقد است هر دو قول ناتمام است و در رد دو دیدگاه می‌گوید اینکه در قرآن آیاتی متشابهی باشد و برای مردم مجهول باشند به طوری که به هیچ وجه روشن نشوند و جز خدا کسی علم به آن نداشته باشد، با هدف از نزول قرآن و فصاحت و بلاغت آن سازگاری ندارد؛ از سوی دیگر حجیت قرآن تمام نمی‌شود و قابل احتجاج نخواهد بود؛ همچنین در استعمالات قرآن از کلمه تأویل در هیچ کدام معنای خلاف ظاهر اراده نشده است (همان، ص ۵۹ و ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۴۴).

علامه بیان می‌کند که تأویل از ماده «أول» به معنای رجوع است و هنگامی که به باب تفعیل می‌رود به معنای برگرداندن است و مراد از تأویل آیات عبارت از بازگرداندن آیات به حقایقی که از آن اخذ شده است و تأویل هر چیز آن حقیقتی است که شیء از آن سرچشمه می‌گیرد. این معنای تأویل علاوه بر لغت از قرآن نیز به دست می‌آید. در آیات قرآن که تأویل به کار رفته است، این معنا از تأویل سازگاری دارد و همه آیات حقایقی ماورای ماده دارند که آیات از آن سرچشمه می‌گیرند. براین اساس آیات محکم و متشابه دارای این حقایق و تأویلات هستند (همو، ۱۴۱۷، ج ۳، صص ۲۳ و ۴۹ و ۱۳۸۸، صص ۶۰ و ۶۴).

علامه طباطبایی بر این نظریه تأکید می‌ورزد که تأویل از سنخ حقایق خارجی است نه معنا و مفهوم و آن را امری فراتر از معنای کلمه‌ها و جمله‌ها می‌داند. آن حقایق

خارجی از امور غیرمادی و ماورای طبیعی است و گاهی نیز از امور مادی است؛ مانند تأویل خواب یوسف علیه السلام و تأویل خضر علیه السلام از آن اتفاقاتی که افتاده بود؛ پس تأویل از سنخ حقایق خارجی است؛ حقیقتی الهی که فراتر از عالم ماده است؛ چنانکه علامه طباطبایی در ذیل این آیه می‌نویسد:

ان الحق فی تفسیر التأویل أنه الحقیقة الواقعیة التي تستند إليها البیانات القرآنیة من حکم او موعظة او حکمة ، و انه موجود لجميع الآیات القرآنیة : محکمها و متشابهها و انه لیس من قبیل المفاهیم المدلول علیها بالالفاظ بل هی من الامور العینیة المتعالیه: سخن حق در بیان تأویل این است که تأویل حقیقت واقعی است که بیانات قرآنی به آن تکیه دارد، خواه از سنخ حکم باشد یا موعظه یا حکمت. دیگر اینکه تأویل از سنخ مفاهیم نیست که الفاظ دلالت بر آنها داشته باشند، بلکه از امور عینی متعالی است (همو، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۵۷).

علامه تفسیر ابن تیمیّه را بدون ذکر نام او در مورد تأویل مطرح و رد می‌کند. ایشان بیان می‌کند برخی از مفسران گفته‌اند: تأویل عبارت است از امر عینی خارجی که کلام بر آن امر خارجی اتکا دارد و این امر خارجی در هر موردی معنای خاص به خود را دارد. تأویل در مورد اخبار عبارت است از همان چیزی که از آن خبر داده شده و حادثه‌ای که در خارج واقع شده یا واقع می‌شود؛ مانند قصص انبیا و امت‌های گذشته و آیاتی مربوط اسما و صفات خداوند و آیات مربوط به وعده و وعید و همه حوادثی که در قیامت رخ می‌دهد، اما تأویل در مورد انشا و طلب عبارت است از مصلحتی که امر را واداشته تا برای به‌دست آوردن آن مصلحت، امر کند و مفسده‌ای که برای جلوگیری از آن، نهی نماید.

علامه در رد این بیان می‌گوید این معنا از تأویل با ظاهر آیات سازگار نیست؛ اولاً ظاهر این است که تأویل امری است خارجی و اثری است عینی که بر عمل خارجی مسلمانان مترتب می‌شود. پس تأویل امری است خارجی که مرجع امر خارجی دیگر است، نه مرجع کلام خدا؛ بنابراین توصیف آیات کتاب خدا به اینکه این کلام تأویل دارد، چون حکایت می‌کند از معانی خارجی، توصیف آیات نیست، بلکه توصیف

متعلق آیات در انشائیات قرآن است که عمل مسلمانان باشد و در اخباریاتش که معانی خارجی است.

ثانیاً تأویل مرجعی است که صاحب تأویل به آن بازگشت دارد؛ اما بازگشت در اینجا به معنای خاصی است و هر بازگشتی تأویل نیست؛ مثلاً کارمند در امور اداری به رئیس مراجعه می‌کند؛ ولی این مراجعه را تأویل نمی‌گویند؛ پس تأویل مراجعه خاصی است، نه مطلق مراجعه؛ به دلیل اینکه در آیات زیر در مورد مراجعه خاص استعمال شده. خضر^ع به موسی^ع می‌فرماید: «سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا: به زودی تو را از تأویل آنچه برای شنیدنش بی‌طاقتی می‌کردی، خبر می‌دهم» (کهف: ۷۸) و منظورش از تأویل در این آیات برگشت هر کاری به صورت و عنوان واقعی خویش است و در تمامی موارد از داستان یوسف^ع کلمه تأویل در حوادثی استعمال شده که سرانجام رؤیا به آن حوادث منجر می‌شود و آنچه صاحب رؤیا در خواب می‌بیند، صورت و مثالی از آن حوادث است؛ پس نسبتی که میان آن حوادث و میان رؤیاهای هست، همان نسبتی است که میان صورت و معناست؛ صورتی که معنا به آن صورت جلوه می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، صص ۲۴-۲۵ و ۴۵). تأمل در برخی آیات ما را به این سو هدایت می‌کند؛ چراکه خدای سبحان بارها فرموده است ما آیات را برای تعقل مردم فرستادیم و لازمه تعقل، فهم مراد آیه است؛ اما تأویل را خدای سبحان به خود اختصاص داده است؛ چنان‌که در ادامه آیه هفت سوره آل عمران می‌فرماید: «و ما يعلم تأویله الا الله: تأویل همه آیات یا دست کم آیات متشابه را جز خدا کسی نمی‌داند» (همان، ص ۲۴-۲۵).

در اینکه آیا تأویل را تنها خدا می‌داند یا غیر از خداوند نیز علم به تأویل دارند، علامه طباطبایی معتقد است در آیه ۷ سوره آل عمران «و ما يعلم تأویله الا الله» جمله مستقل و «و الراسخون فی العلم» در مقابل «الذین فی قلوبهم زیغ» است و واو پیش از «الراسخون» واو استیناف و ما بعد جمله مستقل است. آیه به قرینه صدر و ذیلش در صدد بیان این امر نیست که چه کسانی علم به تأویل دارند، بلکه در صدد تقسیم آیات به محکم و متشابه است و به دنبال آن تقسیم مردم است به دو گروه؛ برخی به آنچه

خداوند نازل کرده، ایمان دارند و علم به متشابهات را به خداوند واگذار کرده‌اند، برخی دیگر که برای ایجاد فتنه به دنبال متشابهات می‌روند.

در نتیجه ظاهر آیه این می‌شود که علم به تأویل منحصرأ از آن خدای تعالی است و در عین حال از بعضی آیات می‌توان استفاده کرد که خداوند علم به تأویل را به برخی از انسان‌ها اعطا کرده است؛ مانند این آیه «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ» (جن: ۲۶-۲۷) که بعضی از رسولان را استثنا می‌نماید. یا مانند آیه «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (واقعه: ۷۷-۸۰). آنچه مطهرون به آن علم دارند، مفاهیم قرآن نیست، بلکه آن حقایق قرآن است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، صص ۲۷ و ۵۱-۵۵).

ارزیابی

با اینکه علامه طباطبایی تحلیل دقیق از تأویل ارائه کرده است، به نحوی که با آیات قرآن سازگاری دارد و تأویل را غیر از تشابه می‌داند و با اینکه تأویل را منحصر در خداوند نمی‌داند و معتقد است برخی از بندگان خاص خداوند که در صدر آن پیامبر اکرم ﷺ به تأویل قرآن قرار دارد، با این همه ایشان معتقد است واو در آیه مورد نظر استیناف بوده و از این آیه استفاده نمی‌شود که تأویل را بعضی از بندگان می‌دانند و این آیه دال بر این است که تأویل منحصر در خداوند است و از آیات دیگر استفاده می‌کنند که عده‌ای از بندگان علم به تأویل دارند. مطلبی که به نظر می‌رسد این است که چون روش علامه در تفسیر این است که آیات مفسر یکدیگرند، می‌توان معتقد شد که از همین آیه هفتم سوره آل عمران می‌توان استفاده کرد که برخی بندگان که همان راسخان در علم‌اند، علم به تأویل دارند و واو در این آیه عاطفه باشد و آیات دیگر را قرینه و مبین این آیه قرار داد و لزومی ندارد واو را استیناف انگاشت و از آیات دیگر علم به تأویل را برای بعضی از بندگان قائل شد، بلکه همین آیات قرینه بر این است که واو عاطفه است و راسخان در علم، تأویل آیات را می‌دانند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

دیدگاه *ابن‌تیمیه* و علامه *طباطبایی* در مورد متشابهات و محک‌ها از چند جهت همسویی وجود دارد: اول اینکه برخی آیات قرآن محکم‌اند و برخی متشابه؛ یعنی آیات به محکم و متشابه تقسیم می‌شوند. دوم اینکه *ابن‌تیمیه* معتقد است درک و فهم معنای آیات متشابه مخصوص خداوند نیست، بلکه دیگران هم می‌توانند معنای متشابهات را بدانند. از این جهت هم با علامه *طباطبایی* هم‌نظر است؛ اما در تفسیر محکم و متشابه تفاوت نظرهایی وجود دارد.

تفاوت اول اینکه *ابن‌تیمیه* معتقد است آیه محکم آیه‌ای است که در معنایش مستقل است و نیازی به بیان ندارد و در آن اختلافی نیست و آیه متشابه آیه‌ای است که نیاز به بیان دارد و در یک جا یک معنا دارد و در جای دیگر معنایی دیگر، چون در تأویلش اختلاف حاصل می‌شود؛ اما علامه *طباطبایی* در تعریف محکم هم به مفاد آیه و هم مدلول آن توجه دارد و مسئله تأویل‌داشتن را در متشابه‌بودن داخل نمی‌کند. نکته دیگر این است که ایشان محکم را مادر و اصل کتاب می‌داند و متشابهات را آیاتی می‌داند که مرادشان با ارجاع به محک‌ها، محکم می‌شود؛ پس همه آیات از نگاه ایشان از نظر معناشناسی محکم‌اند؛ یا بنفسه محکم‌اند یا با ارجاع به محک‌ها محکم می‌شوند.

تفاوت دوم اینکه *ابن‌تیمیه* اختلاف در معنای متشابه را به جهت تأویل‌داشتن آن می‌داند؛ اما علامه *طباطبایی* آن دو را جدا از هم می‌داند و درست همین است که گفته شود محکم اصل و مادر کتاب است و متشابهات با ارجاع به محک‌ها محکم می‌شوند. *ابن‌تیمیه* و علامه از این جهت هم که قرآن دارای تأویل است و این که تأویل دارای واقعیت خارجی است، همسویی وجود دارد؛ اما بین دیدگاه علامه با *ابن‌تیمیه* تفاوت ظریفی هست. *ابن‌تیمیه* مابازای خارجی آیات را تأویل می‌داند و تأویل اخبار و انشاهای قرآن را از هم جدا کرده است و تأویل اخبار را نفس واقعیت خارجی آنها می‌داند و تأویل اوامر را تحقق مأموریه؛ اما علامه *طباطبایی* تأویل را از سنخ حقایق می‌داند نه از سنخ معنا و مفهوم. سخن علامه *طباطبایی* دقیق‌تر از *ابن‌تیمیه* است. در نظر علامه تأویل،

حقیقت نفس‌الأمری است که فراتر از عالم ماده و واقع خارجی است و آن چیزی است که منشأ صدور معارف قرآن و احکام الهی و حتی امور خارجی این جهانی است. پس از نظر علامه ظهور و تأویل یک چیز غیر از علمی است که از طریق علوم حصولی برای انسان کشف می‌شود.

منشأ تفاوت دو دیدگاه در تفاوت مبنای معرفت‌شناسی است که ابن‌تیمیه ظاهرگراست و به عقل بهایی نمی‌دهد که در نتیجه موجودات منحصر در محسوسات می‌کند و در مقابل، علامه عقل‌گراست و برای عقل در معرفت دینی جایگاه ویژه‌ای قائل است که بر اساس آن، موجوداتی ماورای ماده و محسوسات را اثبات می‌کند.

تفاوت دیگر آن است که ابن‌تیمیه و پیروانش علم به تأویل را مطلقاً از همه انسان‌ها، خواه پیامبر خواه غیر پیامبر نفی می‌کنند و تأویل را منحصر به خدا و او پیش از الراسخون را استیناف دانسته، معتقدند راسخون در علم در باب متشابهات می‌گویند «امنا به کل من عند ربنا» ایمان آوردیم و همه آیات را خدا فرستاده است؛

اما علامه طباطبایی - گرچه در اینکه او در آیه «و الراسخون فی العلم» را او استیناف می‌داند و بر اساس آیه هفت سوره آل‌عمران تأویل را منحصر به خدا می‌داند - اما بر اساس آیات دیگر مانند «لا یمسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقع: ۷۹) و «عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحداً إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ» (جن: ۲۶-۲۷) معتقد است رسول‌الله و پاک‌شدگان به طهارت الهی، یعنی پیامبر و اهل بیت معصوم علیهم‌السلام علم به تأویل دارند و نفی مطلق ابن‌تیمیه را نمی‌پذیرد.

حق این است که گرچه بین سخن ابن‌تیمیه و علامه طباطبایی همسویی‌هایی مشاهده می‌شود؛ اما سخن علامه دقیق‌تر از سخن ابن‌تیمیه است.

منابع و مأخذ

* قرآن كريم.

١. ابن تيمية؛ درء التعارض العقل والنقل؛ تحقيق محمد رشاد سالم؛ ج ٢، مملكة العربية السعودية؛ نشر جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، ١٤١١ق.
٢. —؛ مجموعه فتاوى؛ تحقيق مروان كجك؛ مصر دارالكلمة الطيبة، ١٤١٦ق/ ١٩٩٥م.
٣. —؛ منهاج السنة النبويه شيخ الإسلام بن تيمية المحقق؛ تحقيق محمد رشاد سالم؛ الطبعة لأولى، مؤسسة قرطبة، جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، ١٤٠٦ق.
٤. ابن تيمية، احمد؛ الرد على المنطقيين؛ بيروت: دار المعرفة، [بى تا] الف.
٥. —؛ المستدرک على مجموع فتاوى؛ ٥ جلدی، گردآوری عبدالرحمن بن قاسم؛ مدينه، ١٤١٨ق.
٦. ابن تيمية الحراني؛ الإكليل فى المتشابه و التأويل؛ تصحيح محمد الشيمى شحاته؛ الإسكندرية - مصر: دار الإيمان، [بى تا] ب.
٧. ابن قيم الجوزية؛ الصواعق المرسله على الجهميه و المعطله؛ تحقيق على بن محمد الدخيل الله؛ رياض: دار العاصمة، ١٤١٨ق/ ١٩٩٨م.
٨. —؛ جلاء الافهام فى فضل الصلاه على محمد خير الانام؛ تحقيق شعيب ارناؤوط - عبدالقادر ارناؤوط؛ كويت: دار العروبه، ١٤٠٧ق/ ١٩٨٧م.
٩. ابن منظور، محمد بن مكرم؛ لسان العرب؛ ج ٣، بيروت: دار الفكر، ج ٥، ١٤١٤ق.
١٠. طريحي، فخرالدين؛ مجمع البحرين؛ ج ٣، تهران: مرتضوى، ١٤١٦ق.
١١. راغب اصفهاني؛ مفردات الالفاظ القرآن؛ تحقيق صفوان عدنان داوودي؛ بيروت:

دارالقلم، ۱۴۱۲ق/ ۱۹۹۲م.

۱۲. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ کتاب العین؛ ج ۲، قم: هجرت، ۱۴۱۰ق.

۱۳. طباطبایی، محمدحسین؛ قرآن در اسلام؛ ج ۳، قم: مؤسسه بوستان کتاب (مرکز

چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۸۸.

۱۴. — المیزان؛ ج ۵، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ق.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی